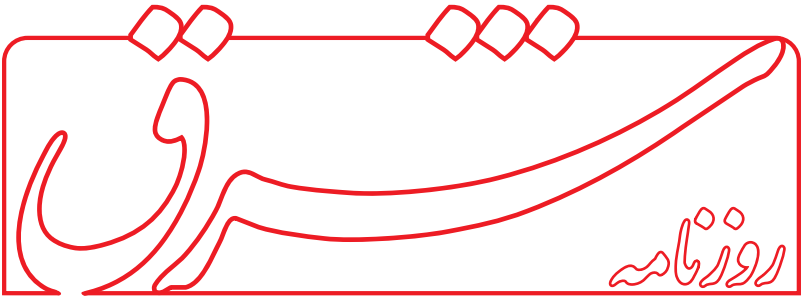


دعای روز ہجدهم ماه مبارک رمضان

اَللّٰهُمَّ نَبِّهْنِيْ فِيْهِ لِبَرَكَاتِ اَسْحَارِهِ وَنَوْرِ فِيْهِ قَلْبِيْ بِضِيَاءِ اَنْوَارِهِ وَخُذْ بِكُلِّ اَعْضَائِيْ اِلَى اِتِّبَاعِ اَثَارِهِ بِنُورِكَ يَا مُنَوِّرَ قُلُوبِ الْعَارِفِيْنَ.

خداوند مرا در این روز برای برکات سحرها بیدار و متنبه ساز و دلم را به روشنی انوار سحر منور گردان و تمام اعضا و جوارحم را برای آثار و برکات این روز، مسخر فرما به حق نور جمال خودای روشنی بخش دل‌های عارفان



شنبه • ۵ مرداد ۱۳۹۲ • ۱۸ رمضان ۱۴۳۴ • ۲۷ جولای ۲۰۱۳ • سال دهم • شماره ۱۷۹۲ • ۱۶ صفحه

آقا Bic بلورچی - ۱۹

بِالْآخِرَةِ مَشْرُومُونَ مُرَدِّ



احمد غلامی

● وقتی مش‌مضون مرد، نمی‌دانم چه کسی به عمه‌خاتم گفت که نامه آقاییک به عزراپیل را من توی روزنامه چاپ کرده‌ام. مردم برگرد ۹۵ساله به گردن ما افتاد و بیزین چندان شیون می‌کشید که انگار تازه دامادی را از دست داده. من و آقاییک پی‌خیز از همه‌جا رفیقم بالای سر مرده‌ای که چشم و دناش رو به سقاف باز بود. آقاییک گفت: «مش‌مضون دست بردار بلند شو!» اما جنازه تکان نمی‌خورد، دوپاره تکرار کرد: «مش‌مضون، هو... پاشو...» عمه‌خاتم دیگر شیون نمی‌کشید؛ رل زده بود به آقاییک و جنازه، آقاییک منتظر معجزه‌ای ماند و اما نشد و آقاییک محله‌ه کشید روی جنازه و گفت: «انگار آستراستی آقاییک رو خراب کرده!» و این‌بار هرچه فحش و نفرین بلد بود، نثار من و آقاییک کرد. ما از تعجب خشکمان زده بود و نمی‌دانستیم جریان نامه را چه کسی به عمه‌خاتم گفته عمه‌خاتم می‌جید، «الهی دستت بشکند آقاییک، الهی به به‌نیست می‌جید، این پیرمرد چه از آزاری داشت که به عزراپیل نامه بدین، خاصا چارم چدم دین خوشبختی هه‌رو ندان...» مادرم چشمتک زرد و فیملند که از اتاق بیرون بروم. تا قدم برداشتم عمه‌خاتم مثل دیوانه‌ها جلود را گرفت و گفت: «جگا... آمکتش فرار می‌کنی؟ از ترس باگیام می‌آرزید. آقاییک می‌خواست از فرصت استفاده کند و خودش را از کنار عبودگنا سر بدهد و بشود که عمه‌خاتم با عصا زد تو توی کدش و گفت: «همه این آبرو که از گور تسو بلند می‌شه» عمه‌خاتم جلوی عمه‌خاتم را گرفت و گفت: «کایه که شده، شما صبر کنین پلیس رسیدگی می‌کنه...» وقتی این حرف‌ها از دهان عبودگنا درآمد، همه می‌پایند ولی دادن نامه کار اوست. رعناخاتم گفت: «عجله نکنین، شاید بازم زنده نشد.» مادرم گفت: «راست میگه مگه اون‌قدر فداغه پدر و مادر و دینم؟» آقاییک گفت: «موم نکرده، عزراپیل نامر و خوندنه» عمه‌خاتم شیون کشید و از حال رفت. برایش آبقند آوردند. آبقند از گولیش پایین نرفته، چشم‌هایش را نیمه‌باز کرده، من جلوش بودم، گفت: «ا خدا هر چی روزنامه‌نویسه به زمین گرم بریزه. اون آقاییک که دیوونه‌س حرجی بهش نیست.» آقاییک که از زیر تبر اتهام فرار کرده بود، جلو دويد و گفت: «همش سر زبیر این مجید» عمه‌خاتم گفت: «اون پوجیس» مرتبه که نوحه، تو گفتی بدون مش‌مضون من چه گلی به سرم بگیرم؟ و دوباره شیون کرد و گفت: «ا خدا دست صاحب‌قلم رو بشکن!» آقاییک دماغ‌سوخته از جایش بلند شد که عزراپیل فریاد زد: «دخان نکون می‌خورم.» همه به طرف جنازه برگشتیم. مثل فداغه‌های قبل ششست پایش تنه می‌خورد. انگار معجزاتی شده بلند شده به‌هزده به جنازه خیره شده بودیم. این تنها باری بود که همه ما آرزو کردیم او زنده نشود. عمه‌خاتم اشک‌هایش را پاک کرد و گفت: «یا امام زمون!» آقاییک آرام‌آرام جلو رفت و گفت: «مش‌مضون، زنده‌ای؟» اما صدایی نمی‌آمد. فطی شست پایش تکان می‌خورد. آقاییک محله‌ه را از روی جنازه کنار زد و سوسک بی‌خواب از زیر آن پایین افتاد. زرها همه بی‌خواب شدند و از اتاق بیرون دوییدند. عبودگنا سوسک را لگد کرد و عمه‌خاتم دوباره آرام‌آرام گریه کرد: «دیگه مش‌مضونم رفته. خودم خواب دیدم مرده دیگه زنده نمی‌شه. خدایا حلال تنها گنه کم می‌کنه. چه با دادم می‌رسه.» مادرم گفت: «انشالا آقا رحمان از خارج جری می‌گردد، عصای دستت می‌شه.» عمه‌خاتم گفت: «فکر می‌کنین منی نم‌تونم حساستم مرده. طوباخون، که از داغ دل من خبر نداری.» بعد رو کرد به قاب‌عکس‌هایی که روی طاقچه بود. رحیم با لباس خاکی نظامی اسلحه به دست می‌خندید و رحمان زلزله به دوربین انگار در آن دورورها دنبال چیزی می‌گشت. همه به‌زده ماندند. دوییدند. سال‌ها بود که فکر می‌کردیم عمه‌خاتم از هرگز رحمان خبر ندارد، اما رحمان را غافلگیر کرده بود. رفتم نزدیکش گفتم: «عمه‌خاتم بخشید، غلط کردم.» عمه‌خاتم گریه کرد، سرم را توی دست‌هایش گرفت و گفت: «معجیدجان، معجید عزم، بسرم من و اسله بچه‌هام گریه می‌کنم. مش‌مضون مرده، مرده کرده.» دیگر نتوانستم حق خود را بگیرم. زدم زیر گریه، همه گریه کردند. چه فای آقاییک چنان بلند بود که عبودگنا خندید و سقماقی به پهلوش زد.

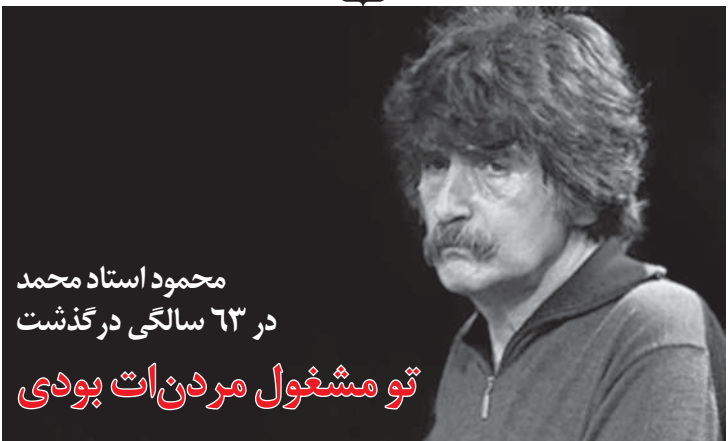
خبر آخر

تاکید «خانه سینما»

بہ ضرورت تشکیل «مجمع» در ۶ مرداد

● **شرق:** هیات‌مدیره خانه‌سینما شب گذشته پس از بحث و بررسی پیرامون وقایع اخیر، اطلاعاتی به شرح زیر صادر کرد: هیات‌مدیره خانه‌سینما و روسای اصناف سینمای ایران به‌منظور اجرای مفاد تفاهنامه سیزدهم تیرماه در دفتر ریاست محترم جمهوری بر تشکیل مجمع عمومی فوق‌العاده ۶ مردانه اصرار دارند و در این راستا عمل به همه تعهدات این تفاهنامه را ضروری می‌دانند. بدیهی است بر اساس مقررات و تشریفات قانونی در صورت تغییر مکان مجمع عمومی، هیات‌مدیره موظف به اعلام فراخوان جدید با فاصله حداقل ۱۵ روز است.

مرگ مولف



به استقبال «شب بیستویکم» رفت



احترام پر و مند

محمود استادمحمد به ایران و فرهنگ این سرزمین تعلق داشت. همین بود که دوری از وطن را ناب یادید. جعفر خوشحال بود که خود را بین دوستانش می‌دید. هرگز از کمبودهایاش گفت و سعی کرد که نیکو کند. اما حدیثی که خیلی مهلت نیاقت و بجاری گریبانش را گرفت نمی‌خواهم از مصایب دوران بیماری‌اش بگویم که اگر بنظر نبود تا بنظر نبود نباید می‌نوشت سال‌هایی دیگر زندگی گذشت. نه‌ای گویم حرف بسیار است و دردل زاید. خاطراتی از دوری چند سال قبل خوشتر می‌برایم می‌نویسد که باید در مراسمی خارج از ایران و برای هموطنان خوانده می‌شد. از صمیم قلب پذیرفت چند صفحه‌ای برابم نوشتند. چند خطی از با دستخط خود استادمحمد برایتان می‌فرستم. یادش گرامی، و روش داشته‌ام با استقبال (و بی‌سستی) و بخت.

«محمود استادمحمد» را از دست دادیم، نه یک کارگر، نه یک نویسنده و نه یک کارگردان بلکه انسانی خوب، یک ایرانی اصیل، مردی نجیب با طبعی والا، دوستی یکرنگ و پایدار را از دست دادیم... هرگز نتوانست با گلفوشکایت دوستش از غصه‌دار کند. خود می‌خواست این طایفه دستش از همه‌جا کوتاه است، پس با مقاومت غریب‌ال‌بهر فقط می‌گفت خوبیم... همس‌ناله‌های من او را از ۴۰ سال قبل می‌شناسند و قتی جوانی خو‌بو و خوش صدا بود و در شهر خاطر‌انگیزی ما گوشه‌ای از افکارمان را با زگو می‌کرد.

عزیزم که:

هر دم می‌رسن برای آفتاب تمنا می‌کنند
 غمی نیستا بسندیل صلی برای رنجه رنجه می‌دهد و دست می‌گیرد
 و شایان را با رنجه ازینست برچین باغ غلظت می‌کنند
 هنوز دستم قرمزه شایانها دست نیست و هیچ برایانی
 ده هیچ می‌دانست تا دست است که دهان را با محبت می‌مالد
 هر دم سرباز و دمال شایان زمان دست می‌گذارد
 و فرود آمد گفت عجب (عزیزش بر شینست) ال
 مبارک گشت می‌زید: من غراب دیه‌ام کسی می‌آید
 کسی که مثل چیلست نیست
 هنوز هم می‌زان زنگار دست داشت و می‌آید دستش
 و دستش را باطافه را تقسیم کرد و در می‌آید دستش را با
 خدمت: شایان نیست جز دمی شایان که دستش را با یک
 دیله دیوار فرغ می‌زند
 خود سرباز می‌آید و از آنکامل دیگر می‌آید در می‌نشیند

نمایشنامه نویس تاثیر گذار



بروز نور حسنی

استاد محمد را از اواسط دهه ۴۰ می‌شناسم، در نمایش «شهر قصه» بیژن مفید بازی می‌کرد و کار خود را چه خوب هم انجام می‌داد. در واقع کار کردن با بیژن مفید به نوعی برای او یک کلاس آموزشی بود، محمود بعد از طی این دوران، همزمان به ایفای نقش در آثار نمایشی و نمایشنامه‌نویسی ادامه داد که دوران پربرای

قلم انداز

چشم سوم



سیروس ابراهیمزاده

ضرب المثل نیمه معروفی می گوید رئالیست کسی است
که به معجزه ایمان دارد.

● جوان بارنگی نواخته‌شده منفی کار کتک خورده از اقبال‌فاده

● باره است تهران می‌فرستند و سه، چهار، پنج روزی بعد سپس از اتمام کار، گروه سازنده روانه پایتخت می‌گردند. یکی از سبزه‌های بگو بخند و لودگی‌های راه طولانی و مصعب‌علوی، همانا کتک خوردن حریف است و شوخی‌ها و خوش‌خوشی‌های می‌مرواها!

● ناچار در سرازیری گرنشای مینی‌بوس حامی گروه مترمز می‌پرد، در ده سرازیر می‌گردد و با تکرین باک بنزین، دودترین و وسایل و ۱۴ کاست پر، حاصل کار آخرین هفته فیلمبرداری و خود وسیله‌ای تانک می‌گردد و تا به آخر می‌سوزد. آدم‌ها - البته از بخت بلند - نیمه‌جانی به در می‌یروند. وسایل اما تنها یک کلوستر دهان شک با شکم خالی و چشمانی بی‌فروغ و در راحته‌ها کشته‌شده جوان مصعب‌علی، برآظاره کرده بود سالام می‌ماند. صبح و سالم و مردم

● کاست پر از خالی نظاره‌گر چه رازی را در دل نهفته بود؟ چه حکمتی در کار بود که تنها این یکی دست‌نخورده باشد؟ شاید اگر کسی جرأت می‌کرد کاست رموز را به لبر اتوار ظهور دهد تصاویر شگفت‌آور عریان‌گیزی از فخرخنده خلاص‌ها به تاراج خام‌رمان می‌آمد شاید.

● کی بود کتی نبود کتی. نه خنده هیچ کار نبود.

سامسونگ
SAMSUNG



بزرگتر، بہترین

تلهویژون هوشمند با قابلیت تعامل هوشمند جدید
 FULLHD 3D انطباق تصویر ۱۰۰۰ هرتز - اسمارت هاب
 ۲ پل - پردازشگر ۴ هسته ای - ارتقا هوشمند
 WiFi داخلی - اشتراک گذاری فیلم و عکس و موسیقی
 تنظیم نور نقطه ای فوق پیشرفته - انتقال صدای بیسیم
 پتل فوق شفاف - دوربین با قابلیت زنگ شونددگی
 بخش هوشمند - تقویت کننده گستره رنگ



فقط با ضمانت
مرکز تماس: ۰۲۱-۸۲۵۵

SAMSUNG